

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

این دیروز یک مقداری از عبارات مرحوم استاد آقای بجنوردی را راجع به حدیث علی الید متعرض شدیم، دیدم بعد هم باز مطالب دیگری هم هست که همان ها را باید تکمیل بکنیم کلام ایشان را. ایشان را عرض کردیم در صفحه ۱۰۷ متعرض روایت علی الید شدند و یک مقدار از عبارت ایشان را خواندیم.

بعد مطلبی را فرمودند که عرض کردیم این مطلب در نائینی هم آمده که آیا علی متعلق است به فعلی از افعال خصوص مثل یجب علی الید، به اصطلاح آقایان یا متعلق به افعال عموم است؟ ظرف لغو و مستقر به اصطلاح مثلاً ثابت علی الید.

بعد ایشان فرمودند که متعلق به ثابت است نه متعلق به یجب و فرمودند لجهات، و ذلک لجهات، خود مرحوم نائینی هم فرموده بودند که متعلق به ثابت است لکن مرحوم آقای بجنوردی جهات را اضافه کردند، بعد ایشان جهت اول و دوم و سوم دارند، حالا من بعضی از نکاتش را، جهت دومش را که گفتیم یکمی غلط مطبعی دارد که توضیح دادیم ان شا الله.

یکی از حضار: خود حضرتعالی متعلق به چه چیزی می گیرید؟ به افعال عموم می گیرید؟

آیت الله مددی: بله.

عرض کنم ایشان می خواهند بفرمایند که اگر متعلق به یجب باشد آن وقت از آن وجوب در می آید، حکم تکلیفی. عرض کردیم این در لغت عرب از خود علی حکم تکلیفی در می آید، الله علی الناس حج البيت، احتیاج به این مقدمات ندارد. الله علی الناس حج البيت آن هم یعنی ثابت دیگه، نه این که یجب. یجب ندارد.

ایشان می گوید که یکی از نکاتی که ایشان دارند این است که:

ظاهر الکلام أن نفس ما اخذته الید علیها لا ردّها و ادائها.

خب درست است به عنوان علی الید لکن حتی تودّی یا حتی تردّ، ظاهرش این طور است یعنی در ترکیبی از هیئت ترکیبی این ردّ واجب است، چرا؟ چون این روی دست همین جور می ماند، این روی دست شماست، مثل این که در روایت دارد که وقتی می آید کسی قطعه ای از زمین کسی را بگیرد تا هفت طبقه زمین طوق به گردش می شود. این اشاره به این است، آن اشاره به تمثیل برزخی یا تحقق اخرویش است، این جا ناظر به بحث قانونی است که از نظر قانونی این روی دستان قرار دارد.

بعد ایشان می فرمایند لآنه حیثیذ یصیر المعنی أن ما اخذته الید أی المال الذی وقع تحت سيطرة القابض یستقر و یتثبت علیه و هذا عبارة أخرى عن أن القابض ضامن لما قبضه لان الضمان فی المقام عبارة عن كون المال المقبوض علی عهده القابض بوجوده الاعتباری با وجود اعتباری این تحت

لان وجوده التکوینی تحت الید و یكون القابض مسیطرا علیه.

ایشان یک وجود، فرض کنید تسبیح یک کسی را گرفت، ایشان می گوید وجود تکوینی تسبیح تحت الید است، وجود اعتباری که وجود زبان است فوق الید است. این علی الید به این لحاظ.

لان وجوده التکوینی تحت الید و یكون القابض مسیطرا علیه. فالشارع اعتبر هذا المال الذی وقع تحت ید القابض و سيطرته علی عهده فالوجود التکوینی لذلك المال تحت الید و الوجود الاعتباری فوق الید عهده مشغولة به و لا یرتفع عن العهده إلا باداء ما هو مصداق لذلك الوجود الاعتباری و یحمل علیه بالحمل الشائع.

که به حمل شائع بگویند همان است.

و هذا الذی ذکرناه من كون ذلك الوجود الاعتباری فوق الید و مستقر و ثابت فی العهده یستفاد من ظهور کلمة " علی " فی الاستعلاء.

و من الواضح البین أن ما أخذته أی المال المقبوض حیث أنه لا یمکن أن یمکن بوجوده الخارجی فی العهده - لان العهده وعاء الموجودات

فی عالم الاعتبار بل هو نفس تلك الموجودات الاعتباریة كما أن الذهن عبارة عن نفس تلك الموجودات الذهنیة لا أنه هناك

این به اصطلاح خودشان را شبیه بحث اتحاد عاقل و معقول و عقل.

لا أنه هناك ظرف و مظروف متغايران فلا بد و أن يكون في العهدة بذلك الوجود الاعتباري.

و هذا الاعتبار، اين على اليد که آمده وجود اعتباری.

و هذا الاعتبار سواء أكان من طرف الشارع أو من طرف العقلاء لا يزول و لا ينعدم إلا بأداء ما هو مصداق لذلك الوجود الاعتباري

بالحمل الشائع و هذا هو عين الضمان إذ العرف لا يفهم من الضمان إلا هذا المعنى.

ولا شك في أنه ما دامت العين - أي نفس المال المقبوض الذي هو تحت اليد - موجودة فيكون المصداق الحقيقي لذلك الوجود الاعتباري

هو نفس المال الخارجي

يعنى مصداق حقيقش، مصداقی که به قول ایشان به حمل شائع لکن اگر خودش موجود است خودش مصداق آن وجود اعتباری است.

إذ هو واجد للجهات الثلاث

چون خود تسبیح اگر موجود است یکی مقومات نوعیه و یکی صفات شخصیه و یکی هم مشخصات خارجیه است که خود تسبیح دیگر.

هم نوع تسبیح است و هم سندروس است و هم این شخص تسبیح.

و ذلك كما أن صورة الذهنية لذلك المال الشخصي

صورة الذهنية چاپ کردند در صورتی که باید الصورة الذهنية باشد، این کتاب اصولا این جور عدم مراعات بین صفت و موصوف زیاد

است.

مصادقها الحقیقی أولا و بالذات بدون عنایة هو نفس ذلك المال الخارجي

چون گفته على اليد پس وجود اعتباری است. آن وقت مصداق حقیقی این وجود اعتباری خود عین است.

و أما إذا تلف المال فمصادقه المثل مع وجوده و عدم تعذره بل و عدم تعسره لان المثل واجد لجهات نوعيته و صنفية و ان كان فاقدا

لجهات شخصية المال. نعم مع فقد المثل لا يمكن أداء التالف إلا من جهة ماليته و هذه الجهات الثلاث مترتبة و طولية في مقام تفرغ

الذمة عما ثبتت و استقرت على عهدته بمعنى أنه لا تصل النوبة إلى المثل إلا بعد تعذر الشخص و لا إلى القيمة و المالية إلا بعد تعذر المثل و هذا المعنى الذى ذكرنا للضمان هو المرتكز فى أذهان العرف و العقلاء فى باب الضمان.

این خلاصه نظر ایشان.

پس یک تحت الید هست و یک فوق الید هست، این طور که ایشان گفته. تحت الید آن وجود حقیقیش یعنی تسبیح، فوق الید اگر تلف شد مثلش یا قیمتش. این فوق الید است. یکی تحت الید.

البته تا حالا، البته من همه کتابها را شاید یک یا دو درصد از مقالاتی که در باب قاعده علی الید نوشته شده یا شرح حدیث علی الید نوشته شده تا حالا ندیدم إلا همین یا هم خیلی محدود دیدم، اما تا حالا تحت الید و فوق الید ندیده بودم. اولاً کلمه تحت الید که اصلاً نیامده، این که اصلاً در حدیث نیامده. علی فوقیت را نمی رساند، علی استعلاء را می رساند، فوقیت مثل سقف، سقف لازم نیست استعلاء باشد. سقف یک معنای انتزاعی است که می شود یعنی یک چیزی بالای یک چیزی.

یکی از حضار: منشا انتزاع دارد.

آیت الله مددی: منشا انتزاعش آن سیطره است، علی السطح یعنی سطح یا علی الدابة یعنی بر او مسلط است و علیها و علی الفلك تحملون، البته فوقیت را ایشان مثل این که با استعلاء یکی گرفته. بله ظاهراً یکی گرفته.

بعد هم کلمه تحت ید را ایشان آوردند.

یکی از حضار: این کلمه تحت از کجا؟

آیت الله مددی: نمی دانم، من هر چی فکر کردم.

لذا امروز متن را کامل خواندیم، آخه دیروز من ناقص می خواندم. امروز متن را کامل خواندیم، در عبارت نائینی هم دیدم، اینهایی هم که از دیگران دیدم هم این را ندیدم، نمی دانیم حالا ایشان از کجا گرفته. بعد اصلاً بعد تحت الید یعنی آن وجود حقیقیش یعنی تسبیح، این تحت الید. وجود اعتباریش فوق الید، ظاهراً در حدیث یکی است، فوق نه، علی الید. و ایشان می گوید اگر وجود واقعیش باشد تحت

.....

الید است ولی اگر وجود اعتباریش باشد فوق الید است، باز این وجود اعتباری یک مصداق حقیقی دارد که خود تسبیح خارجی است پس اگر موجود بود این مصداق حقیقیش است، من نمی فهمم! مصداق حقیقی امر اعتباری این دیگه حالا خیلی تعجب آور است یعنی واقعا هر چه من فکر کردم. من عبارت ایشان را خواندم و از آن ور هم مقام ایشان مخصوصا فرمودند که جهات شخصی و نوعی و صنفی را، نمی دانم حالا ایشان در ذهن مبارکشان چه بوده.

چون می دانید خود تحلیل یک حدیث، حالا من بعدا توضیحاتی عرض می کنم، تحلیل یک حدیث یا تحلیل یک کلام خودش یک نکته ای است، ببینید من عرض کردم حالا نمی دانم الان بخوانم یا بعد بگویم. توضیحش را می دهم. علی ای حال اولاً ایشان تصور تحت الید و فوق الید، اولاً کلمه علی است، استعلاء غیر از فوقیت است، حالا غیر از آن جهت.

آن وقت گفتند تحت الید آن خود حقیقیش است، یعنی خود تسبیح، این را تحت الید می گویند یعنی اگر من تسبیح شما را گرفتم به تسبیح تحت الید می گویند، ظاهر حدیث فوق الید است. علی الید ما اخذت من اگر گرفتم این تسبیح بالای دست من است، تحت الید نیست که، این که علی است. مثل الله علی الناس، این در قرآن هم هست. الله علی الناس و این جا احتیاج به این مقدمات و جهات مختلفه ندارد. کاملاً واضح است که متعلق است به یک. و لذا عرض کردیم اهل سنت و کسانی که این حدیث را آوردند خیلی راحت از این حدیث وجوب ردّ را فهمیدند، با این که اصلاً نگفتند یجب الردّ چون گفتند این وجود دارد حتی تودّی یعنی باید ردش بکنیم. حالا من یک توضیح اجمالی را بعد عرض می کنم. اولاً این صحبت ها را بکنم. بعد یک تحلیلی برای این کلام ارائه می دهم ان شا الله تعالی.

اولاً این تحت الید و فوق الید و تحت الید وجود حقیقی است این تحت الید یک امر انتزاعی است، این حتی هیچی نیست اصلاً، ملکیت هم نیست، این تحت الید یعنی این که ایشان فرض کرده چون ما عرض کردیم ملک انواعی دارد، مثل ملک مقولی است، ملک و جده و فلان. ملک به معنای اعتباری که مالکیت انسان است. ملک که فوق حقائق است و محقق الحقائق است، الله ملک السماوات و الارض، یک معنای دیگه اش هم مالک یوم الدین است، حالا آن ملک الهی اصلاً یک جور دیگه است. یک ملک هم انتزاعی است، مثل من که سوار یک حیوان می شوم و به حیوان مسلطم، این لازم نیست که ملک من باشد، من بر او مالک هستم، مالک او یعنی بر او مسلط

هستم، این را انتزاع می کنند، وقتی حیوان در اختیار من است، این ور می برم آن ور می برم، بالا می برم، پایین می آورم به حالات مختلف، می گویند تو مالکی که آیه مبارکه هم ناظر به همین است، أو لم یروا أنا خلقنا لهم مما عملت ایدینا انعاما فهم لها مالکون یعنی بر این الاغ و اسب و اینها مسلطند

و دلناها لهم و لذا این را ما به اصطلاح در اختیار آنها ذلیل کردیم، در اختیار آنها قرار دادیم.

فمنها رکوبهم، رکوب به معنای ما یُرکب، هم مرکبشان از این هاست. و منها یاکلون، و هم اکلشون از این حیوانات است که عرض کردیم از این ظاهر آیه مبارکه در می آید که در این حیوانات یک نظام عجیبی از طبیعت آمیخته شده که عادتاً ما ها که در روی کره زمین هستیم این کار را نمی توانیم بکنیم که مثلاً یک ماشینی درست بکنیم، وقتی مثلاً خواستیم شاسیش را بکشیم و از این پلاستیک ها را کنار بگذاریم و بقیه اش را بخوریم چون این دو تا با همدیگر کمال تضاد دارند. ماکول باید یک چیزی فوق العاده لطیف باشد که بدل ما یتحلل در بدن بشود و مرکوب باید یک چیزی بشود که در قوانین فضا بتواند مقاومت بکند در مقابل رفتن در مقابل قوانین فضایی مقاومت بکند، سفت باشد و مقاومت بکند و از هم پاشیده نشود. پس ماکول دارای یک شرایط است و مرکوب دارای یک شرایط.

و لذا گفت أو لم یروا أنا، أنا که گفت من به ذهنم می آید که این یک مجموعه عواملی است که عادتاً در اختیار بشر نیست که هم بتواند ماکول بشود و هم بتواند مرکوب بشود اما یک اسب این طوری است، یک الاغ این طوری است که هم ماکول می شود و هم مرکوب می شود، هر دو می شود. خصوصاً شتر که باز بیشتر، هم مرکوب می شود و هم ماکول می شود. این یک خلقت.

فمنها رکوبهم، رکوب یعنی ما یُرکب، رکوبشان هم از این هاست و منها یاکلون یعنی دو تا عنوان، یکی اسناد اشتقاقی دارد رکوب، یکی هم اسناد فعلی دارد و منها یاکلون، خیلی لطیف است، دو تا اسناد مختلف را بکار برده است. دقت کردید؟

حالا این مالک در این جا به این معناست یعنی بر آن مسلط است، این تحت الید و فوق الید را نفهمیدم. آنی که هست.

یکی از حضار: آن وقت اجاره چی؟ اگر من این را مثلاً عاریه گرفتم این را هم مالک حساب می کنید؟

آیت الله مددی: به این معنا، مسلط است چون انتفاع است دیگه. اما ملک اعتباری ندارد. ملک انتزاعی دارد اما ملک اعتباری ندارد.

لذا ما اسم این را ملک انتزاعی گذاشتیم، این از مقوله ملک هم نیست، این ملک انتزاعی است.

یکی از حضار: اصلا ملک انتزاعی داریم؟

آیت الله مددی: همین.

یکی از حضار: جایی که نیست در عالم اعتبار

آیت الله مددی: اعتبار لازم نیست حتی من بر آن سیطره داشته باشم، فرض کنید مثلا من در آفریقا یک خانه دارم، هیچی هم سیطره

ندارم، ملک من هم هست، اعتبار که سیطره نمی خواهد. سیطره انسان یک چیز است و ملک اعتبار چیز دیگری است. من مالک خانه

هستم اما دولت آمده گرفته، اصلا من را در خانه راه نمی دهد، سیطره بر آن ندارم اما ملک من هست، باز در یک جایی سیطره دارم

اما ملک من نیست، سوار اسب مردم شدم، ملک من نیست اما بر حیوان مسلطم.

یکی از حضار: به این مالک نمی گویند.

آیت الله مددی: اُنتم لها مالکون، این آیه مبارکه است.

یکی از حضار: بالاخره الان

آیت الله مددی: چون معانی ملک مختلف است، چون نکته اش این است مثل مالک یوم الدین،

این که ایشان فرمودند اولاً خیلی حرف عجیبی است، مصداق حقیقی آن وجود اعتباری! نفهمیدم! مصداق حقیقی آن وجود اعتباری است،

آن که علی است وجود اعتباری است، آن وقت این وجود حقیقی باز یک مصداق حقیقی دارد که خود تسبیح است. من نفهمیدم. بله شما

بباید بگویید که ایشان، نکته اصلاً چیست؟ من اصل نکته را بگویم، حالا چون بقیه اش هم می خواستم بخوانم ولی دیگه چون می ترسم.

ببینید آقا ما در تعبیرات خودمان به طور طبیعی دو جور تعبیر می کنیم، به طور طبیعی دو جور این مقسم کلی است. یک دفعه مستقیم

یا به قول امروزی ها **Directed**، مستقیم آن مباشر، مستقیم آن نکته ای را که می خواهیم می گوئیم مثلاً می گوئیم کسی که عاریه

گرفت ردش کند، من اخذ عصا اخیه فلیردها إلیه. ببینید این جا صاف، رد مفهومش واضح است، به او برگرداند. من اشترط لزوجه شیئا فلیف لها به، وفا بکند، وفا هم به معنای تمامیت است و تمامیت هم به معنای این است که این عمل در خارج تحقق پیدا بکند، این می شود تمام، تمامیت هر چیزی به حسب آن است. فلیف لها. این یک جور.

یک جور دیگه ما داریم که همین تعبیر را می کنیم، در یک فضایی می رویم و در آن فضا یک تصویری می کنیم، دقت کردید؟ در یک فضا می رویم درست می کنیم. ما یک فضا درست می کنیم، کاری به این مثال ندارم، در آن فضا یک چیزی می بینیم، آن فضا را تصویر می کنید. این اصطلاحا ما به این امر اعتباری می گوئیم و لذا ما این را اصطلاحا گاهی این طور معنا می کنیم که یک معقول اولی می گوئیم و یک معقول ثانی. این اصطلاح دیگری است، نه معقول اولی به معنای فلسفی است و نه منطقی. این یک معقول اولی و معقول ثانی داریم. اگر گفت امانت گرفتی رد بکن، إنا لله یاامرکم أن تودّ الامانات إلی اهلها، این خیلی صریح روشن است. این اسمش را گذاشتیم معقول اولی یعنی مدرک اولی و تعبیر اولی اما اگر آمد گفت المومنون عند شروطهم، اگر گفت إذا اشترط لزوجه شیئا فلیف لها به، این ادراک اولی است اما اگر گفت المومنون عند شروطهم، کلمه عند را آورد یعنی یک فضایی را تصویر کرده در آن فضا این طور شده است که انسان مومن اگر شرطی کرد پهلوی شرطش می ایستد، از آن جدا نمی شود. پهلویش می ایستد، این فضا که آمد یک مشکل کلی دارد.

یک: آیا این ایستادن یک تعبیر ادبی است یا یک تعبیر قانونی؟

یکی از حضار: یعنی مشرع هست یا مشرع نیست؟

آیت الله مددی: نه اصلا تعبیر ادبی است یا تعبیر قانونی.

مثلا می گوید زیدُ اسد، همین شعری که من چند بار خواندم مال همان ابن فارض در باب مدامه، علی ذکر حبیب مدامه که می گوید ما به یاد ایشان مدامه، در وصف این مدامه این طور می گوید:

.....

له البدر کاس و هی شمسُ یدیرها هلالٌ و کم ییدوا إذا مزجت نجم، یک فضایی را تصویر کرده است. بدر ماه شب چهارده، خورشید را تصویر کرده، ستاره تصویر کرده، هلال تصویر کرده است. این تصویر را ما اعتبار می گوئیم، ما چنین چیزی را در خارج نداریم، هلال با بدر جمع نمی شود، خورشید با ستاره ها جمع نمی شود، یک تصویری کرده، ما به این اعتبار ادبی می گوئیم، می گوئیم این مدامه، می گوئیم اعتبار ادبی. ما اسم این را که اصطلاح بنده است اسمش را معقول ثانوی گذاشتیم، امور حقیقی جایی که تعبیر دقیق است یعنی مستقیم است، نه این که دقیق است، به هر حال دقیق است، آن را معقول اولی گذاشتیم، پول را گرفتی به صاحبش رد بکن، بعد می گوید این پول به گردن تو هست، ببینید! این پول به گردن تو هست، این می آید یک تصویر دیگری می کند یعنی می آید یک تصویری می کند، این تصویر ممکن است اعتبار ادبی باشد، ما در همین بحث مکاسب بود که ادراکات اعتباری مرحوم آقای طباطبائی را خواندیم. ادراکات اعتباری ایشان فقط در اعتبارات ادبی بود، اعتبارات قانونی را ایشان نداشتند، آن جا متعرض شدیم مفصل.

در اعتبار ادبی پس می آید یک فضای دوم را، یک فضایی را تصویر می کند، دقت کنید!

اولا یک: این آیا تصویر یک نوع اعتبار ادبی است، یک تعبیر ادبی است، فرقی با تعبیر قانونی این است که تعبیر ادبی آثار ندارد، اثر تعبیر ادبی فقط تاثیر در احساس است، مار بد بدتر بود از یار بد، ببینید، تا توانی می گریز از یار بد، خب این که مستقیم است. پیش یار بد نرو. بعد می آید تصویر سازی می کند: یار بد بدتر بود از مار بد، اصطلاحا مار بد را عرض کردم در لغت فارسی مارهایی که از دور سمشان را پرتاب می کردند را مار بد می گفتند، می خواهد بگوید یار بد مثل آن مار است، نمی خواهد بیاید تو را بگزد، همان که با تو هست این خودش سمّش را به تو منتقل می کند.

این را ببینید اولیش، من اسم این را مستقیم گذاشتم. دومیش من اسمش را معقول ثانوی گذاشتم، غیر مستقیم، این یک تصویر می کند، یک فضا سازی می کند، مثلا من اخذ عصا اخیه فلیرده، این را تصویر نکرده، عصای برادرت را گرفتی ردش بکن، یک قصه ای هم برای آن نقل می کنند که این گرفته بوده و شوخی می کرده، یکی شبیه این هم از امام صادق. در جنگ بوده بعد معلوم شده یک کسی شوخی گرفته. اصلا در یک روایت هم از امام صادق نقل می کنند که یک کسی نماز می خواند بعد دید که شترش را یک کسی برد، تا از

.....

نماز تمام شد و از مسجد در آمد امام صادق را دید، گفت شتر من را تو بردی! گفت آخه به چه مناسبت؟! گفت شترم نیست و تو را اول دیدم، حتما تو بردی، حضرت گفت قیمتش چقدر بود؟ خیلی خب، داد، بعد رفت خانه، بعد رفت شتر را پیدا کرد و عذرخواهی کرد و گفت ببخشید من شترم را پیدا کردم. بعد هم آمد به حضرت رد کرد، حضرت گفت ما چیزی را که دادیم پس نمی گیریم. این را اهل سنت هم دارند، رأی جعفر ابن محمد، یا شتر است یا چیز دیگری است، در بحث عاریه دارند. در بحث همین علی الید این قصه را نقل می کنند که امام صادق را دید، گفت شما این کار را کردید، امام صادق گفت از کجا آخه؟ گفت من در مسجد بودم این نیست، آمدم بیرون شما را دیدم، اولین نفری که دیدم شما را دیدم پس شما این کار را کردید! دقت فرمودید؟

من اخذ عصا اخیه فلیردها، اسم این را معقول اولی گذاشتیم. این تحلیل قانونی دارد فقط، چجور؟ تحلیل قانونیش این است که می آید یک فعلی را، مبدأ را در نظر می گیرد این فعل را، این متکلم که جنبه قانونی دارد این فعل را به یک شخصی در نظر می گیرد، یعنی این فعل را با یک شخص و یک متعلق دیگر و لذا به قول آقایان یک موضع پیدا می شود و یک متعلق پیدا می شود، می آید این رد را در ذمه ایشان می بیند یا این رد را یعنی این جوری می بیند که این شخص را وادار بکند که این کار را و این مبدأ را که رد باشد انجام بدهد پس در حقیقت یک نوع نسبتی پیدا می شود بین آمر، بین مامور و بین مامور به، بین آن شیء خارجی و متعلق. ما اسم این نسبت را وجوب می گذاریم، به نحو الزام حتما باید انجام بشود، این یک نسبت.

اما گاهی اوقات همین مطلب را به این صورت نمی گوید، می آید یک فضا سازی می کند به تعبیر من، تصویر درست می کند، این تصویر هم ابتدائاً یا ادبی است مثل همین مثالی که زدم یا قانونی است، قانونی یعنی آثار دارد، مثلاً در این جا نمی آید بگوید تو عصای مومن را گرفتی ردش بکن، این اولی بود. می گوید اگر تو عصا گرفتی این عصا همین جور روی دستت می ماند، هر جا بروی عصا روی دستت است، ببینید تصویر درست می کند. آن جا یک جور برخورد بود و این جا یک جور دیگری برخورد است. این عصا و اینی که گرفتی این روی دستت می ماند، تا ردش نکنی این همین جور روی دستت است. آن وقت مشکل این تصویر:

یک: گاهی اوقات انسان یک تعبیر را نمی داند این تعبیر ادبی است یا قانونی. من از بعضی مشایخ نقل کردم که مثلاً می گفتند این مثلاً کل شیء حلال این یک نوع تعبیر ادبی است، این اصلاً قانونی نیست یا کل شیء طاهر یعنی شما می توانی نماز بخوانی، این اصلاً تعبیر ادبی است. یعنی در حقیقت آن نکته را مثل زید کثیر الرماد، این چطور تعبیر ادبی است که تصویر می کند، یعنی مثلاً جواد است، ممکن است عکسش هم تصویر بشود، این آدم بسیار انسان خسیسی است، حتی هیزمش هم که می سوزد خاکسترهایش را هم جمع می کند، این قدر انسان خسیس و بخیلی است که حتی طبع پستی دارد، حتی خاکسترها را هم زیاد جمع می کند، در خانه شان پر از آشغال است، آشغال ها را هم در خانه اش نگه داشته و آشغال ها را بیرون نمی دهد. این اصطلاح است دیگه، دقت فرمودید؟

پس بنابراین ایشان می گوید کل شیء لک طاهر این یک نوع اعتبار ادبی است، این اصلاً اعتبار قانونی نیست. اولاً این مطلب که اگر دار الامر، اولاً به نظر من که لا یدور الامر، لو دار الامر بین اعتبار ادبی و قانونی به طور کلی، البته این تعبیر را آقایان ندارند، این بحث را ندارند، یک بحث های شبیه این را دارند، به طور کلی اصل اولی این است که اگر متکلم مقنن است آن کلام قانونی باشد، اصل اولی این است. نائینی این مطلب را در ذیل لا ضرر می گوید، می گوید ولو لا ضرر معنایش نفی ضرر است لکن نفی ضرر از مقنن صادر شده، یک دفعه نفی ضرر یک ضرب المثل عرفی است می گوئیم لا ضرر و لا ضرار، لا ضرر و لا ضروره، این را به نظرم در قاموس ضروره دارد، به نظرم شاید اصل این کلمه هم احتمالاً ضروره بوده، لا ضرر و لا ضروره، ظاهراً این طور بوده، نه خودت تحمل ضرر را بکن و نه به دیگران، ضرر مال تحمل خودش، ضروره آنی است که به دیگران می رسد چون یک روایت هم اهل سنت دارند که سندش الان در ذهنم است، از ابوهریره است، لا ضرر و لا ضروره، این طوری نقل کرده. فکر می کنم ضروره همان ضروره بوده، در کتابت اشتباه نوشته شده و همانی که در قاموس آمده، مثل عرفی این بوده، لا ضرر و لا ضروره، مثل آیه مبارکه، ببینید، این آیه مبارکه لا تظلمون و لا تُظلمون، این مستقیم است. این لا ضرر به آن مستقیمی نیست. دقت می کنید؟

من معتقدم یکی از نکات بسیار مهم و این که پیغمبر اکرم جوامع کلم داشتند مرادشان همین است، جوامع کلم یعنی مثلاً به جای این که بگویند مثلاً ما داریم اتموا الحج و العمره لله یا داریم که حضرت ابراهیم أَلَا حَلَمُوا الْحَج، این صریح است اما لله علی الناس، این آمده

نگاه کرده، آن حج البیت را نگاه کرده، این روی ذمه و روی مردم قرارداده، استعلاء دارد، این بر این ها، این استعلاء چه استعلایی است؟ آیا یک استعلای ادبی و تعبیری مثل زید کثیر الرماد یا مثل زید اُسْد است؟ یا یک استعلای قانونی است که آثار قانونی دارد. یکی از حضار: تحریک احساس می خواهد.

آیت الله مددی: آهان تحریک احساسی می شود ادبی، اثر داشته باشد می شود قانونی که اگر نکرد شلاق می خورد، اگر نکرد ... آن وقت این نکته اول که آیا این تعبیر ادبی است یا این تعبیر قانونی است؟ این به اصطلاح نکته ادبی دارد یا نه؟ نکته دوم مشکل کجاست؟ نکته دوم است، نکته دوم اگر بنا شد قانونی باشد و آثار باشد آثارش تا چه حد است؟ آیا آثارش در حد تکلیف است؟ یا احکام وضعی دیگر هم دارد؟ مثلاً المومنون عند شروطهم این می آید تصویرسازی می کند، شرط را می بیند، مومن را می بیند، خوب دقت بکنید، می گوید تو پیش شرطت بایست، از شرط جدا نشو! خوب دقت کردید؟ از شرط جدا نشو، از شرط جدا نشو یعنی چه؟ یعنی واجب است انجام بدهی؟ می شود حکم تکلیفی یا نه از شرط جدا نشو، اگر طرف شرط را عمل نکرد تو دنبال شرطت برو، تو هم مثلاً آن قراردادی که بوده به آن عمل نکن. مثلاً گفتم من این کتاب را که صد تومان است به شرطی که برای من نامه بنویسی، شرط من این بود که نامه بنویسی، تو پیش شرطت بایست، او نامه ننوشت ولی تو پیش شرطت بایست، اگر نامه ننوشت تو هم بیا آن عقد را فسخ بکن. مشکل قانونیش معلوم شد چیست؟

چون ما هم احکام وضعی داریم و هم احکام تکلیفی داریم لذا این علی الید ما اخذت، مشکل علی الید روشن شد؟ این جا نیامد بگوید فلیرد، گفت علی الید، این روی دست آمد پس فضا سازی می کند، این مدرک ثانوی است، نه این که تحت الید و فوق الید، فوقی نیست، استعلاء است، این همین جور روی دست تو هست. این مثل این که عرب می گفتند کسی مقتول شد یک چیزی به نام ثار، این یک پرنده ای روی قبرش است می گوید ثار ثار، کسی بیاید انتقام من را بگیرد، دقت کردید؟ این یک تفکری بود.

ببینید علی الید ما اخذت، آن وقت آن علی الید نه بوجوده الاعتباری، وجود اعتباری چیست؟ خود تسبیح روی دست شماست، ظاهرش این است، نه تسبیح زیر دست شماست وجود اعتبارش روی دست شماست و وجود اعتبارش هم مصداق حقیقیدارد، نفهمیدم اصلاً

ایشان چی می گوید، یعنی چون ملتفت نشدم، شاید معنای دقیقی را اراده فرمودند، ما اصلا در این جا تحت الید نداریم، فوق الید هم نداریم، استعلاء است. یعنی اگر فوقیت بود شما از این فوقیت، فرض کنید سقف بالای سر شماست، در حیاط می روید می بینید سقف بالای سر شما نیست، منشا انتزاعش نیست. استعلاء معنایش این است که این هست یعنی این را همین جور بالای دستتان می بیند. ده سال هم طول کشید، پنج سال هم طول کشید، این هنوز بالای دست است، حتی تردّ، حتی تودّی.

یکی از حضار: یکی ثبوت بود، معنا بود، حدود بود. الان حدودش را از کجا بفهمیم؟

آیت الله مددی: خب می گویم، ما الان معنا می کنیم، معنای علی الید.

اولا ثبوت بود، الان ثبوتش را باید مفروغ عنه بگیریم چون نمی توانیم بحث بکنیم. دوم معنایش بود.

یکی از حضار: ثبوت ندارد.

آیت الله مددی: ثبوتش هم مشکل بود.

و لذا ببینید روایت دیگر ما حرمة مال المومن است، آن عنوان دیگری بود و لذا در کتاب نصب الرأیة روایات حرمت مال المومن را به نظرم نیاورده بود اما روایت فلیردّها را آورده بود. آیا این علی الید حتی تردّ، حتی تودّی، این به معنای این است که این یعنی فقط ردّش بکن؟ عده ای از اهل سنت هم وجوب رد فهمیدند، مخصوصا آن نسخه ای که تردّه بوده.

یکی از حضار: ببینید بالای دست تو هست تا زمانی که؟

آیت الله مددی: تا زمانی که رد بکنی.

این همین جور بالای دست است، فوق نیست، نمی تواند از آن جدا بشوی، این همین جور بالای دست است. تصویر روشن شد؟ چون تا حالا نگفته بودم. این اعتبار کرده یعنی اعتبار کرده بالای دست، این استعلاّی اعتباری به چه لحاظ است؟ چه چیزی را دیده؟ چون گفتیم در اعتبارات باید یک نکته ای را ببیند تا اعتبار بکند، روی چه نکته ای اعتبار کرده؟ این قانونیش، فقط وجوب رد باشد، ما خواندیم، از شوافع خواندیم، حتی تردّه مخصوصا با این ضمیر، گفت از این تردّه حتی ضمان الردّ هم در می آید چون آن ها علی الید را

.....

به عاریه هم زده ب و دند، غیر از ضمان العین. اصلاً از توش دو تا ضمان در آوردند، ببینید! گفته بود چون این مغیی شده بود تردّه، تردّ این تسبیح را به صاحبش، حالا اگر رد تسبیح به صاحبش مستلزم هزینه است، این به عهده من است، این روی دست من است تا آن که رد به آن بکنم روی دست من است. اینها از این حتی ضمان رد هم فهمیدند، عده ای هم گفتند نه ضمان توش در نمی آید، فقط ردّ، این نکته فنیش روشن شد چیست؟ نکته فنیش این است که این جا این استعلا، استعلائی اعتباری است، این امور اعتباری دو جور است. یک دفعه صاف می گوید فلیردها، این دیگه واضح است، مبهم نیست. یک دفعه می آید یک معنای تصویری درست می کند، این تصویری می شود استعلائی اعتباری، یک استعلا، این که روی دست من نیست، تصویر روی دست من نیست، اصلاً ممکن است تسبیح را من هم گم کردم، روی دست من که نیست، این می آید تصویر می کند که به اصطلاح این تسبیح هنوز روی دست من است. می خواهد بگوید به ذمه توست یک، دو: می خواهد بگوید ردش بکن، وجوب رد دارد. سه: اگر تلف شد باید بدلش را بدهی، بحث سر این است.

یکی از حضار: اصلاً مگه ما چیزی داریم که به ذمه ما باشد و واجب الردّ نباشد.

آیت الله مددی: نه، آن اصلاً می گوید فقط وجوب رد دارد، نه می گوید این علی فقط وجوب رد در می آورد مثل الله علی الناس حجّ البیت، البته آن جا هم الله علی الناس هم گفتند حج بالخصوص در ذمه هم هست، دین است. به خاطر این که علی آمده و لام، لام و علی، لام و علی می گویند افاده ذمه هم می کند، غیر از تکلیف صرف، هم تکلیف است و هم ذمه است.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین